

رابرت وانوی، مبانی پیشگویی کتاب مقدس، سخنرانی ۱۶

ارزش دفاعی پیشگویی، مقدمه‌ای بر عوبدیا

دهم. ارزش دفاعی پیشگویی

را به شما دادم. امیدوارم توانسته باشید آن را مرور کنید، چون هدفم X هفته‌ی پیش عدد رومی از دادن آن صرفه‌جویی در وقت برای مرور آن بود. اجازه دهید فقط به این موضوع بپردازم و بعد اگر سوالی داشتید، شاید بتوانیم بیشتر در مورد آن بحث کنیم. اما قرار نیست کل آن جزوه را بخوانم، اما چند نکته را برجسته می‌کنم.

الف) آیا پیشگویی‌های کتاب مقدس ارزش دفاعی دارند؟

الف. این است: «آیا پیشگویی‌های کتاب مقدس ارزش دفاعی دارند؟ ملاحظات اولیه.» از نظر تاریخی، افراد زیادی معتقدند که پیشگویی‌های پیشگویانه ارزش دفاعی دارند و بنابراین ابزاری دفاعی است که می‌تواند به طور مؤثر برای استدلال در مورد حقانیت کتاب مقدس و وجود خدایی که از طریق کتاب مقدس سخن گفته است، مورد استفاده قرار گیرد. زیرا می‌توانید به پیشگویی‌هایی که قرن‌ها پیش داده شده‌اند نگاه کنید و تحقق آنها را در زمان‌های بسیار بعدی ببینید و این یک ابزار دفاعی خوب برای استدلال در مورد حقانیت کتاب مقدس و وجود خدا فراهم می‌کند.

آلدرز: ارزش کمی دارد. ۱.

بنابراین اولین جمله من این است که دلیل خوبی برای پاسخ مثبت به این سوال وجود دارد. آیا ارزش دفاعیه وجود دارد؟ فکر می‌کنم وجود دارد. اما برخی از انجیلی‌ها در میان ما هستند که پاسخ منفی می‌دهند. حال، وقتی از دنیای انجیلی خارج می‌شوید، بسیاری از محققان منتقد وجود دارند که می‌گویند هیچ ارزشی وجود ندارد. من برای روشن شدن موضوع، از یک محقق هلندی به نام جی سی آلدرز، استاد عهد عتیق در دانشگاه آمستردام، جایی که کارم را انجام دادم، استفاده می‌کنم. کتابی که او نوشته است، می‌توانید آن را در پاراگراف دوم در زیر آن ببینید، «پیامبر دروغین در اسرائیل» نام دارد. او در آن کتاب در مورد این موضوع که ارزش دفاعیه دارد، بحث می‌کند. او به برخی عوامل مثبت مانند استفاده از تحقق پیشگویی‌ها به شیوه‌ای مثبت اشاره می‌کند و این عوامل مثبت در صفحه ۱ طرح کلی شما با شماره‌های ۱ تا ۵ شماره‌گذاری شده‌اند. من همه آنها را بررسی نمی‌کنم، اما شما به صفحه ۲ بروید. آلدرز اعتراضات جدی به توسل به تحقق پیشگویی‌ها به عنوان معیاری برای اثبات حقیقت کتاب مقدس دارد. از نظر او، وقتی به آن ایرادات نگاه می‌کنید، این ایرادات نشان می‌دهند که ارزش دفاعی این

استدلال به آن اندازه که در ابتدا ممکن است تمایل به فکر کردن داشته باشید، زیاد نیست. در ادامه فهرستی از ایرادات او آمده است. سه مورد از آنها وجود دارد.

الف. اختلافات در مورد تحقق

مورد اول «اختلافات بر سر تحقق» است. او به عنوان مثال از ابراهیم کئونن در کتابش «انبیا و پیشگویی در اسرائیل» نقل قول می‌کند و فهرستی از پیشگویی‌های تحقق نیافته ارائه می‌دهد. او می‌گوید کئونن بحث دفاعی را بر اساس پیشگویی‌های تحقق نیافته تغییر داده و علیه پیشگویی‌های تحقق یافته استدلال کرده است.

ب. اختلافات بر سر تاریخ و عوامل ذهنی

دوم، «اختلافات بر سر تاریخ‌گذاری و عوامل ذهنی در ارزیابی ارتباط بین پیشگویی و تحقق آن.» به عبارت دیگر، شما با دانیال و بخش دوم اشعیا دچار اختلاف می‌شوید. آیا دانیال در زمانی که ادعا می‌شود، تاریخ‌گذاری شده است یا اینکه شخصی ناشناس حدود ۱۶۵ سال قبل از میلاد، زمانی که آنتیوخوس ایفانوس قبلاً در صحنه ظاهر شده بود، آن را نوشته است؟

او از مردی به نام دیویدسون نقل قول می‌کند که می‌گوید اگر استدلال تحقق [یک رویداد] واقعاً ارزش اثباتی داشته باشد، باید شرایط زیر را رعایت کند: «اولاً، اعلام شناخته شده باید قبل از رویداد باشد. ثانیاً، باید تحقق واضح و ملموسی از آن وجود داشته باشد. در نهایت، ماهیت خود رویداد، اگر وقتی پیش‌بینی آن داده شد، از دیدگاه انسان دور باشد و به گونه‌ای باشد که با هیچ تلاش عقلی قابل پیش‌بینی نباشد، یا بر اساس اصول محاسبه مشتق شده از احتمال یا تجربه قابل استنتاج نباشد.» حال در آن جمله، همه آن کلمات ایتالیکی شده همان چیزی هستند که آلدز آنها را قضاوت‌های ذهنی می‌نامد. چیزهایی مانند اعلام شناخته شده، ماهیت رویداد را نمی‌توان با تلاش عقل پیش‌بینی کرد، نمی‌توان آن را دید یا با استنتاج تولید کرد. سپس آلدز می‌گوید که با توجه به آن قضاوت‌های ارزشی ذهنی، واضح است که مردم در نتیجه‌گیری‌های خود متفاوت خواهند بود، به طوری که هرگز نمی‌توان یک حقیقت قانع‌کننده واقعی یافت. اما بعد می‌بینید که او چه می‌کند، او قضیه را برعکس می‌کند و می‌گوید که عکس آن نیز صادق است، بنابراین هیچ مدرک قانع‌کننده‌ای علیه منشأ الهی نبوت نمی‌تواند با عدم تحقق آن، همانطور که کئونن تلاش می‌کند، ارائه شود. به عبارت دیگر، کل ماجرا می‌تواند به دلیل تعیین ذهنی آن، شکست بخورد. بنابراین این دومین ایراد اوست.

ج. زبان نمادین ارزش دفاعیه را بی‌اثر می‌کند

مورد سوم این است که «زبان نمادین، ارزش دفاعیه را بی‌اثر می‌کند». از همان ابتدا می‌توانم بگویم که آلدرز یک ناهزاره‌گر است. او تمایل دارد پیشگویی‌های مربوط به پادشاهی مسیح در عهد عتیق را به معنای معنوی یا مجازی آن در نظر بگیرد و آنها را به کلیسا اعمال کند. بنابراین، چند سطر پایین‌تر در آن پاراگراف، ذیل ارزش نمادین و دفاعیه، می‌گوید که این امر دشواری خاصی را برای توسل به پیشگویی و تحقق آن به عنوان ابزار دفاعیه ایجاد می‌کند. آلدرز استدلال می‌کند که رویکرد تحت‌اللفظی مردانی مانند کیت، حق مطلب را در مورد ماهیت نمادین بسیاری از پیشگویی‌ها ادا نمی‌کند. از نظر آلدرز، پیشگویی‌ها اغلب از اورشلیم، صهیون و معبد صحبت می‌کنند تا واقعیت‌های معنوی عهد جدید را نشان دهند.

به بخش دوم اشعیا توجه کنید: «همه به کوه خداوند خواهند آمد، آن بلند و رفیع خواهد بود.» این آمدن کلیسا است! آشور و بابل نمونه‌هایی از مسیرهای گناه‌آلود و مخرب هستند. او در مورد مجموعه‌ای از بابلیان صحبت نمی‌کند، بلکه در مورد دشمنان پادشاهی خدا، به معنای معنوی، صحبت می‌کند. او اضافه می‌کند که نمی‌تواند درک کند که چگونه، توجه داشته باشید، «کسی که روش تفسیر «تحت‌اللفظی‌تری مانند کیت را اتخاذ می‌کند، می‌تواند خود را از خطای هزاره‌گرایی مصون نگه دارد».

آیا می‌دانید خطای هزاره‌گرایی چیست؟ هزاره‌گرایی هزار است! این فرجام‌شناسی پیشاهزاره‌ای است، جایی که این پیشگویی‌ها را که از سلطنت هزار ساله آینده مسیح بر روی زمین صحبت می‌کنند، در نظر می‌گیرید که در آن شمشیرها به گاو آهن تبدیل می‌شوند. بنابراین می‌بینید که او می‌گوید اگر تفسیر را به معنای واقعی کلمه انجام دهید، به یک پیشاهزاره‌ای تبدیل خواهید شد. این برای کسی مانند آلدرز غیر قابل تصور است. او می‌گوید اگر پیشگویی‌های مربوط به بابل به معنای واقعی کلمه تا جزئیات محقق شوند، نمی‌توان شیوه دیگری برای تحقق پیشگویی‌های مربوط به اورشلیم و اسرائیل پیشنهاد کرد. پس باید انتظار تحقق دقیق این پیشگویی‌ها را نیز داشت. بنابراین، به گفته آلدرز، واضح است که توسل به تحقق تحت‌اللفظی پیشگویی‌ها، دفاعیات را با مشکل بزرگی مواجه می‌کند.

اما، و تمام نکات مثبت اینجاست که اگر کسی روش تحت‌اللفظی تفسیر را به نفع یک تحقق معنوی کنار بگذارد، سلاح خود را از دست می‌دهد. چرا؟ توضیح تحقق معنوی برای کسانی که با ایمان مسیحی مخالفند دشوار است. به عبارت دیگر، اگر قرار است از پیشگویی و تحقق به عنوان ابزاری برای دفاعیه استفاده کنید و آن را به صورت نمادین تفسیر کنید، این امر قدرت استدلال دفاعیه را کاهش می‌دهد.

د. مشاهده: آمیلینالیست‌ها - دفاعیه‌های پیش‌فرض، پیشاهزاره‌گرها - شاهدگرایان

یادم می‌آید چند سال پیش این را خواندم و چیزی به ذهنم رسید اما قبلاً آن را کنار هم نگذاشته بودم. فکر می‌کنم این درست است، و آن این است: اگر به مفسران انجیلی نگاه کنید، متوجه خواهید شد که مفسران ناهزاره‌گرا معمولاً در دفاعیات خود پیش‌فرض‌گرایانه هستند. ناهزاره‌گراها تمایل دارند بیشتر به صورت نمادین و مجازی تفسیر کنند و معمولاً از پیشگویی و تحقق به عنوان مدرکی برای حقانیت کتاب مقدس استفاده نمی‌کنند. در حالی که پیشه‌زاره‌گراها، که تمایل به تفسیر تحت‌اللفظی دارند، عموماً در دفاعیات خود پیش‌فرض‌گرایانه نیستند. آنها معمولاً شواهدگرا هستند و این یکی از شواهد حقانیت کتاب مقدس است. بنابراین، ممکن است فکر نکنید که هیچ ارتباطی بین سیستم‌های دفاعی و سیستم‌های آخرالزمانی وجود دارد، اما فکر می‌کنم وقتی واقعاً در آن تأمل کنید، ارتباط بسیار نزدیکی وجود دارد. به طور کلی، کسانی که آمیل‌انیالیست هستند، در دفاعیات نیز پیش‌فرض‌گرا خواهند بود و کسانی که پیشه‌زاره‌گرا هستند، به طور کلی، در دفاعیات نیز قرینه‌گرایان خواهند بود. مطمئنم استثنائاتی وجود دارد، اما به طور کلی، این قطعاً با نظر آلدرز مطابقت دارد و او به نکته‌ای در این مورد اشاره می‌کند.

e. نتیجه‌گیری آلدرز

به این جمله‌ی بعدی توجه کنید. آلدرز سپس نتیجه می‌گیرد که این تحقق پیشگویی‌ها نیست که باعث اعتقاد به حقیقت الهی کتاب مقدس می‌شود، بلکه برعکس - اعتقاد به حقیقت الهی کتاب مقدس منجر به اعتقاد به تحقق پیشگویی‌ها می‌شود. و البته در اینجا نیز، دیدگاه آخرالزمانی کاملاً با دیدگاه دفاعیه‌گرا نزدیک است. او استدلال می‌کند که قطعیت حقیقت آشکار شده‌ی خدا در هیچ شواهد بیرونی نهفته نیست، بلکه در خود آن نهفته است. خدا انسان‌ها را مجبور به ایمان آوردن نمی‌کند. همچنین اراده‌ی اوست که تحقق پیشگویی‌ها نباید به عنوان چیزی غیرقابل انکار، خارج از هرگونه شک و تردید باشد، بلکه باید چنان قطعیتی را ارائه دهد که مؤمن بتواند در آن، پشتوانه‌ای برای ایمان خود بیابد. به عبارت دیگر، کسی که ایمان آورده و ایمان آورده است و سپس به پیشگویی‌ها نگاه می‌کند، می‌تواند پشتوانه‌ای برای ایمان خود بیابد، اما کسی که ایمان نیاورده است، اکنون ممکن است در آنها جستجو کند و ارزش کمی یا هیچ خود بیابد. ارزشی در آنها نیابد.

او می‌گوید برای کسی که کتاب مقدس را به عنوان کلام خدا می‌شناسد، تحقق پیشگویی‌ها مثل روز روشن است و بنابراین می‌تواند به تأیید ایمان او کمک کند. این قطعاً درست است. سوال مورد علاقه من این است: آیا برای غیرمؤمن نیز نقشی دارد که او را در موقعیتی قرار دهد که پذیرای گوش دادن به کتاب مقدس باشد؟ بنابراین او می‌گوید که تحقق پیشگویی‌ها به معنای ثانویه بی‌ارزش نیست، اما برای کسی که به کتاب مقدس ایمان ندارد، آنقدر واضح نیست که مجبور شود منشأ الهی کتاب مقدس را ببیند.

آلدرز می‌گوید بنابراین، مسئله به چیزی برمی‌گردد که او آن را اصل درونی می‌نامد، که در قلب موضع اوست - کسی معتقد است که کتاب مقدس کلام خداست یا کسی معتقد نیست که کتاب مقدس کلام خداست. این باور ثمره کار روح القدس است. زمینه نهایی برای قطعیت حقیقت مسیحی را باید در شهادت روح القدس جستجو کرد.

بنابراین نتیجه‌گیری او این است که دفاعیات بهتر است خود را درگیر جستجوی شواهد عینی برای حقیقت کتاب مقدس نکند، بلکه باید به این دیدگاه ذهنی عقب‌نشینی کند و سپس نشان دهد که جهان‌بینی غیرمسیحی، علیرغم استدلال‌های مخالف، نمی‌تواند خود را با هیچ زمینه‌ای از شواهد توجیه کند، و درست به اندازه موضع مسیحی، نقطه شروع خود را در امر ذهنی دارد. بنابراین، این قلب دیدگاه او در مورد «ارزش دفاعی پیشگویی» است. از نظر او، شما یا به کتاب مقدس و کتاب مقدس اعتقاد دارید یا ندارید! و چه باور داشته باشید چه نداشته باشید که کتاب مقدس کلام خداست، کار روح القدس است! این امری ذهنی است. اما سپس شما این را برعکس می‌کنید و به کسانی که مؤمن نیستند می‌گویید که موضع آنها نیز ذهنی است. حالا فکر می‌کنم در این صورت با تفاوت بین رویکردهای پیش‌فرض و مبتنی بر شواهد به دفاعیات مواجه می‌شوید که موضوع بسیار مهم دیگری است.

من در آنجا پاراگرافی از جی. جی. ماخن از نشریه «مسیحیت و فرهنگ» دارم. نظرات ماخن ۴. جزئیات در کتابشناسی شما یافت می‌شود. متوجه جمله زیرخطدار در پایین صفحه از ماخن می‌شوید. او می‌گوید: «اشتباه بزرگی است که فرض کنیم همه انسان‌ها به یک اندازه برای دریافت انجیل آماده هستند. درست است که مسئله تعیین‌کننده، قدرت احیاکننده خداست.» این کار روح القدس است که مردم را به شناخت مسیح می‌رساند. او می‌گوید: «این می‌تواند بر همه عدم آمادگی‌ها غلبه کند، و فقدان آن، حتی بهترین آمادگی را بی‌فایده می‌کند.» و این جمله زیرخطدار است: «اما، در واقع، خدا معمولاً آن قدرت را در ارتباط با شرایط قبلی خاص ذهن انسان اعمال می‌کند، و این باید وظیفه ما باشد که تا جایی که می‌توانیم، با کمک خدا، آن شرایط مساعد را برای پذیرش انجیل ایجاد کنیم... منظورم این نیست که رفع مخالفت‌های فکری، انسان را مسیحی می‌کند. نه، تغییر دین هرگز صرفاً با استدلال انجام نشده است. «تغییر قلب نیز ضروری است. و این تنها با اعمال فوری قدرت خدا می‌تواند انجام شود»

اما به عبارت بعدی توجه کنید: «اما از آنجا که کار فکری ناکافی است، برخلاف آنچه اغلب فرض می‌شود، نمی‌توان نتیجه گرفت که غیرضروری است. درست است که خداوند می‌تواند با اعمال فوری قدرت احیاکننده خود بر همه موانع فکری غلبه کند. گاهی اوقات این کار را می‌کند. اما این کار را بسیار به ندرت انجام می‌دهد. معمولاً او قدرت خود را در ارتباط با شرایط خاصی از ذهن انسان اعمال می‌کند.» ذهن به هر ادعایی که برای حقیقت کتاب مقدس و حقیقت انجیل مطرح می‌شود، نگاه می‌کند و آن

را ارزیابی می‌کند. «معمولاً او کسانی را که ذهن و خیالشان کاملاً تحت سلطه ایده‌هایی است که پذیرش «انجیل را از نظر منطقی غیرممکن می‌کند، کاملاً بدون آمادگی وارد پادشاهی نمی‌کند».

فرانسیس شفر اغلب از افرادی به عنوان پیش از مبشرین انجیل صحبت می‌کرد و منظورش پرداختن به سوالات، تلاش برای پاسخ به ایرادات وارده به گوش دادن به کتاب مقدس یا پیام انجیل است. فکر می‌کنم این همان چیزی است که ماچن اینجا در مورد آن صحبت می‌کند.

در ادامه، مقاله دیگری از ماچن را که در صفحات ۳۲ و ۳۳ بخش ارجاعات شما آمده است، فهرست کردم. او برخی از همین مطالب را در آن بحث می‌گوید. بیا بید به چند مورد از این پاراگراف‌ها نگاهی بیندازیم. ماخن می‌گوید: «مردی سخنان واعظ حقیقی انجیل را می‌شنود. واعظ با استناد به کتابی که روی منبر باز است، سخن می‌گوید. همانطور که کلمات آن کتاب تفسیر می‌شوند، مردی که گوش می‌دهد، اسرار قلبش را آشکار می‌کند. گویی ردایی از او کنار رفته است. مرد ناگهان خود را همانطور می‌بیند که خدا او را می‌بیند. ناگهان متوجه می‌شود که گناهکاری است که تحت خشم و نفرین عادلانه خداست. سپس از همان کتاب عجیب، بخش دیگری از اقتدار حاکم پدیدار می‌شود. واعظ، همانطور که کتاب را تفسیر می‌کند، به نظر می‌رسد سفیر پادشاه، پیام‌آور خدای زنده است. مردی که می‌شنود، نیازی به تأمل بیشتر و استدلال بیشتر ندارد. روح‌القدس درهای قلب او را باز کرده است. او می‌گوید: «آن کتاب ...» کلام خدای زنده است. خدا مرا یافته است، من صدای او را شنیده‌ام، من برای همیشه از آن او هستم

سپس ماخن اظهار می‌کند: «بله، گاهی اوقات، و نه با استدلال مفصل، از این طریق است که انسان متقاعد می‌شود که کتاب مقدس کلام خداست.» اما سپس متوجه می‌شوید که او آنچه را که در نقل قول دیگر گفته است تکرار می‌کند: «با این حال، این بدان معناست که استدلال غیرضروری است... من ممکن است با تمام وجودم متقاعد شده باشم که کتاب مقدس کلام خداست؛ اما اگر همسایه‌ام ملاحظاتی را مطرح کند تا نشان دهد که واقعاً پر از اشتباه است، نمی‌توانم نسبت به آن ملاحظات بی‌تفاوت باشم. در واقع می‌توانم به او بگویم «ملاحظات تو اشتباه است و چون اشتباه هستند، می‌توانم با وجدان راحت به اعتقاداتم پایبند باشم.» یا می‌توانم به او بگویم «آنچه می‌گویی به خودی خود به اندازه کافی درست است، اما به این سوال که آیا کتاب مقدس کلام خداست یا نه، ربطی ندارد.» اما نمی‌دانم چطور می‌توانم به او بگویم: «ممکن است ملاحظات تو با اعتقاد من مبنی بر اینکه کتاب مقدس کلام خداست، مغایرت داشته باشد، اما من به آنها علاقه‌ای ندارم؛ اگر می‌خواهی به آنها پایبند باشی، اما لطفاً با من نیز در این باور که کتاب مقدس کلام خداست، موافق باش.» این یک موقعیت کاملاً واقعی است. او می‌گوید: «نه، من نمی‌توانم چنین چیزی بگویم.» این نگرش آخر مطمئناً کاملاً پوچ است. دو چیز متناقض نمی‌توانند هر دو درست باشند. ما نمی‌توانیم به کتاب مقدس به عنوان کلام خدا پایبند باشیم و در عین حال حقیقت ملاحظاتی را که با آن اعتقاد ما مغایرت دارند، بپذیریم.

به عبارت دیگر، من با تمام وجودم به ضرورت دفاعیات مسیحی، ضرورت دفاع مستدل از ایمان مسیحی، و به ویژه دفاع مستدل از این باور مسیحی که کتاب مقدس کلام خداست، اعتقاد دارم و سپس می‌گویم که در یک کنفرانس دانشجویی بوده که در آن روش‌های بشارت مورد بحث قرار می‌گرفته است. او می‌گوید کسی بلند شد و گفت (در وسط پاراگراف بعدی): «شما هرگز نمی‌توانید کسی را به مسیح جذب کنید تا زمانی که از بحث کردن با او دست بردارید.» احتمالاً قبلاً این را شنیده‌اید. او می‌گوید: «خب، شما دوستان من را می‌شناسید، وقتی او این را گفت، من ذره‌ای تحت تأثیر قرار نگرفتم. البته هیچ انسانی هرگز *صرفاً* با بحث به مسیح جذب نمی‌شود. این کاملاً واضح است. باید کار مرموز روح خدا در تولد تازه وجود داشته باشد. بدون آن، همه آن استدلال‌ها کاملاً بی‌فایده هستند. اما از آنجا که استدلال‌ها کافی نیستند، به این معنی نیست که غیرضروری هستند. کاری که روح القدس در تولد تازه انجام می‌دهد این نیست که یک انسان را صرف نظر از شواهد، مسیحی کند، بلکه برعکس، غبار را از چشمان او پاک می‌کند و او را قادر می‌سازد تا به شواهد توجه کند.

بنابراین من به دفاع مستدل از الهام کتاب مقدس اعتقاد دارم. گاهی اوقات این دفاع بلافاصله در هدایت یک انسان به سوی مسیح مفید است... اما کاربرد اصلی آن تا حدودی متفاوت است. کاربرد اصلی آن این است که به مسیحیان این امکان را می‌دهد که به سوالات مشروع پاسخ دهند، نه از سوی مخالفان سرسخت مسیحیت، بلکه از سوی افرادی که به دنبال حقیقت هستند و از صداهای خصمانه‌ای که از هر سو شنیده می‌شود، نگران هستند.» بنابراین، این نظرات ماخن است.

نظر بعدی من در مورد آن جزوه این است ایمان و عقل - اول پطرس ۱۵:۳ - سنت آگوستین ۵. که کار روح القدس گشودن قلب است. مسئولیت ما ارائه شواهد است. به نظر من جایی برای استدلال و دفاع از انجیل وجود دارد. اول پطرس ۱۵:۳ می‌گوید که مسئولیت ما ارائه دلایل برای ایمانی است که در درون ماست.

دو مقاله دیگر در پاراگراف بعدی به آنها اشاره شده است. اول، ای. جی. نویهاوس، «چرا می‌توانیم با هم کنار بیاییم»، در *فرست تینگز*. به صفحه ۳۳ از نقل قول‌هایتان مراجعه کنید. او در این مقاله درباره ارتباط بین ایمان و عقل صحبت می‌کند. و می‌گوید: «در تفکر درباره ارتباط بین ایمان، عقل و گفتمان، سنت آگوستین به ویژه مفید است. می‌توان قطعاً، به ویژه از نوشته‌های عبادی و خطابه‌ای او، پیدا کرد که می‌توان از آنها برای نشان دادن اینکه آگوستین یک ایمان‌گرا است، کسی که عقل را فدای ایمان می‌کند، استفاده کرد.» می‌دانید، به نظر من، این کسی است که موضع آلدرز را دارد وقتی می‌گوید همه چیز یک اصل درونی است. ما یا ایمان می‌آوریم یا ایمان نمی‌آوریم. شواهد هیچ ارتباطی با آن ندارند. این ایمان‌گرایی است. «می‌توان از آن برای نشان دادن اینکه آگوستین یک ایمان‌گرا است، کسی که

عقل را فدای ایمان می‌کند، استفاده کرد. اما این یک سوءتفاهم جدی خواهد بود.» شما اغلب این را می‌بینید. او ایمان آورد تا بداند

آگوستین با ظرافت بسیار به این موضوع پرداخته است که چرا ایمان معقول است و چرا عقل « بدون ایمان ناقص است. برای مثال، مقاله بسیار جذاب « مفید بودن باور داشتن » وجود دارد. همین عنوان، فرض آگوستین را منعکس می‌کند که مسیحی و غیرمسیحی می‌توانند با هم در نظر بگیرند که چه چیزی برای درک حقیقت مفید است. آگوستین استدلال می‌کند که باور برای فهم ضروری است. او با جزئیات فراوان، استدلال معقول برای باور داشتن را برای مخاطب بی‌اعتقاد خود توضیح می‌دهد. واضح است که آگوستین و مخاطبش که یک پیشینی مشترک داشتند... اینکه باور برای فهم ضروری است - در زندگی روزمره، در علم، در دوستی و در امور مذهبی - و اینکه چرا باور به عنوان امری که خود از نظر عقلانی قابل توضیح است، ضروری است. آگوستین می‌گوید: «کلام مرا بفهمید تا ایمان بیاورید، اما کلام خدا را باور کنید تا بفهمید.» همانطور که اپتام گیلسون می‌نویسد... «[در آگوستین] خود امکان ایمان به عقل بستگی دارد... زیرا فقط عقل قادر به باور کردن است

باز هم، «آموزه آگوستینی در مورد روابط بین عقل و ایمان شامل سه مرحله است: آمادگی برای ایمان از طریق عقل، عمل ایمان، و درک محتوای ایمان.» اما خود آگوستین به بهترین شکل این را بیان کرده است: «هیچ کس چیزی را باور نمی‌کند مگر اینکه ابتدا آن را باورپذیر بداند.» هر چیزی که باور می‌شود باید پس از تفکر قبلی باور شود. نه هر کسی که فکر می‌کند باور می‌کند، زیرا بسیاری فکر می‌کنند تا باور نکنند؛ اما هر کسی که باور می‌کند، فکر می‌کند.

آگوستین مخالف سرسخت چیزی بود که بعدها ایمان‌گرایی نامیده شد. این ادعا که ایمان کاملاً دلبخواهی است - اینکه ایمان توسط یک/مر پیشینی در مورد آنچه معقول است پشتیبانی نمی‌شود و نمی‌تواند به آن متوسل شود - هیچ پشتیبانی در آگوستین یا به همین ترتیب در جریان اصلی سنت بزرگ تفکر مسیحی ندارد.

از نظر تاریخی، امرستاد - پیش‌فرض؛ پرینستون - شاهدگرایان ۶.

خب، آن پاراگراف دوم کوتاه از مقاله‌ی نویهاوس وجود دارد. و سپس مقاله‌ی بعدی که در طرح کلی شما به آن اشاره شده، مقاله‌ای نسبتاً طولانی از دونالد فولر و ریچارد گاردینر با عنوان «الهیات اصلاح‌شده در پرینستون و آمستردام در اواخر قرن نوزدهم: یک ارزیابی مجدد» است. این مقاله در سال ۱۹۹۵ در مدرسه‌ی الهیات کاوننت منتشر شد. من فکر می‌کنم این برای توضیح وضعیت مکاتب فکری ۱۹۹۵ ایجاد شده در مکان‌هایی مانند پرینستون در اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰ بسیار مفید است. دوره‌ای بود که مکتب

فکری ایجاد شده در دانشگاه آمستردام، دفاعیات پیش‌فرض‌گرایانه و مکتب فکری پرینستون، تا آنجا که به دفاعیات مربوط می‌شد، شواهدگرایی بود.

این مقاله نسبتاً طولانی است. متوجه خواهید شد که من بخش قابل توجهی از آن را از صفحه ۳۴ در بخش ارجاعات شما تا صفحه ۳۷ گزیده کرده‌ام. نمی‌خواهم وقت شما را برای بررسی آن بگیرم، اما شما را به خواندن آن تشویق می‌کنم. فکر می‌کنم متوجه خواهید شد که کمی پیچیده می‌شود، اما فکر می‌کنم در حل این مسائل مفید خواهد بود.

فقط به صفحه ۳۷ بروید تا به دو پاراگراف آخر نگاهی بیندازیم که فولر و گاردینر می‌گویند: «وارفیلد و متکلمان قدیمی پرینستون معتقد بودند که عقل و ایمان برای ارائه شناختی از خدا که با شناخت واقع‌انسان هماهنگ باشد، حتی اگر دانش ناقص باشد، با هم همکاری می‌کنند. این مفهوم هماهنگ از ایمان و عقل ریشه در آگوستینوس دارد.» همانطور که نویهاوس می‌گوید، «عمیقاً با پوزیتیویسم قرن نوزدهم» - نوع تفکر روشنگری - در تضاد است و «به این معنی است که صحبت کردن در مورد خدا برای کسانی که از نو زاده نشده‌اند واقعاً مهم است. بنابراین، دیدگاه وارفیلد برای تعامل مسیحی با دیدگاه‌های فکری سکولار کاملاً متفاوت از جهت‌گیری انزواطلبانه کوپر است.» این یک عقب‌نشینی به آن موضع ذهنی، اصل درونی بود. «وارفیلد می‌نویسد: پس بیایید در برابر تحقیقات روز، نگرشی شجاعانه در خود پرورش دهیم. هیچ‌کس نباید از ما مشتاق‌تر باشد. هیچ‌کس نباید در تشخیص حقیقت در هر زمینه‌ای سریع‌تر، در دریافت آن مهمان‌نوازتر و در پیروی از آن در هر کجا که منجر می‌شود وفادارتر باشد. مسیحیان نباید در مورد تحقیقات و اکتشافات زمان بی‌تفاوت باشند. بنابراین، وظیفه ما به عنوان مسیحی این است که تحقیقات را تا حد امکان پیش ببریم، در هر علمی پیشرو باشیم، در مسیر انتقاد بایستیم و اولین کسانی باشیم که در هر زمینه‌ای حقیقت ایمان به نجات‌دهنده خود را به دست آوریم. نفرین کلیسا بی‌تفاوتی آن به حقیقت بوده است... او چیزی برای ترسیدن از حقیقت ندارد؛ اما او همه چیز برای ترسیدن دارد و تقریباً همه چیز را از جهل رنج برده است. تمام حقیقت متعلق به ما به عنوان پیروان مسیح، حقیقت است؛ بیایید در نهایت به میراث خود برسیم.» بنابراین، اینها برخی از نظرات در مورد این سوال بزرگتر است: «آیا ارزش دفاعی برای تحقق پیشگویی وجود دارد؟» اینها بخشی از مواضعی است که اتخاذ شده است.

ب. ادعای وحیانی کتاب مقدس

ب. در صفحه ۵ عنوان «ادعای وحیانی کتاب مقدس» آمده است. کتاب مقدس خود را به عنوان کلام خدا معرفی می‌کند، نه صرفاً به عنوان محصولی از تفکر یا تأمل انسانی. بخش عمده‌ای از کتاب

مقدس به تاریخ بشر مربوط می‌شود و در بخش‌های نبوی خود، کتاب مقدس ادعا می‌کند که خطوط کلی تاریخ آینده را ترسیم می‌کند که توسط اراده حاکم خدایی که از طریق آن صحبت می‌کند، تعیین می‌شود. این ادعای منحصر به فرد مستلزم تأیید و آزمایش است و مطمئناً قابل بررسی است. چه کسی به کتاب مقدس اعتقاد داشته باشد چه نداشته باشد، اظهارات تاریخی آن (چه پیشگویانه و چه غیر پیشگویانه) چیزی است که تا حد زیادی می‌توان برای تأیید ارائه داد. کتاب مقدس نشان می‌دهد که بخش زیادی از طرح و حیانی آن برای تاریخ، قبلاً در تاریخ اسرائیل و در ظهور عیسی مسیح محقق شده است. ادعای ما این است که در ارتباط بین پیشگویی و تحقق، به ویژه در ارتباط بین عهد عتیق و در مسیح، باید یک ساختار پیشگویی/تحقق عینی یافت که به وضوح قابل مشاهده یا تشخیص است. وجود این ساختار پیشگویی/تحقق به وجود و صحت خدایی که در وحی کتاب مقدس سخن گفته است، اشاره دارد.

این ساختار پیشگویی/تحقق، با چیزی که بتوان آن را کیفیتی مذهبی یا عرفانی نامید، مشخص نمی‌شود. این چیزی ذهنی یا درونی نیست. بلکه چیزی است که ذاتاً از ذهنیت‌گرایی مذهبی عبور می‌کند، زیرا به عنوان یک موجودیت قابل تشخیص قرار دارد که به واقعیت و صحت خدای وحی کتاب مقدس، جدا از ضرورت تعهد مذهبی به آن خدا، اشاره می‌کند. به عبارت دیگر، می‌توانید به یک پیشگویی و به تاریخ نگاه کنید تا ببینید که آیا آن محقق شده است یا خیر، و این چیزی است که می‌توان آن را تأیید کرد؛ این چیزی خارج از خود است.

در عهد عتیق و عهد جدید، شاهد اثبات وجود خدا در درجه اول بر اساس نشانه‌های واضح و قابل تشخیص و انسجام پیشگویی و تحقق آن هستیم. به عبارت دیگر، اگر خود کتاب مقدس را در نظر بگیرید، خدا چگونه خود را می‌شناساند؟ به وقایع خروج فکر کنید و از میان بلاهایی که در آنها این جمله صریح است، عبور کنید. «این کارها انجام شد تا بدانید که من یهوه هستم.» می‌توانید آنها را ببینید. می‌توانید ببینید که موسی از قبل صحبت می‌کند و سپس آن اتفاق می‌افتد. این موضوع در مورد یوشع نیز صادق است، جایی که همین اتفاق با عبور از رود اردن و تصرف اریحا رخ می‌دهد. بنابراین، اثبات وجود خدا در درجه اول بر اساس نشانه‌های قابل تشخیص و انسجام پیشگویی و تحقق آن است. اگرچه این درست است که شناخت عقلانی «وجود» خدا، ایمان به معنای وجودی آن نیست، زیرا ایمان با کار روح القدس و ایجاد رابطه بین انسان و خدا امکان‌پذیر است. با این وجود، این یک نتیجه و پیش‌نیاز برای ایمان واقعی است. ایمان حقیقی، پاسخی است به آنچه خداوند در تاریخ، در قدرت و وجود خود نشان داده است. در تمام این موارد، لازم است به یاد داشته باشیم که یک وحی عینی وجود دارد. این وحی عینی، جدا از پاسخ ایمانی است که توسط روح القدس در فرد ایجاد می‌شود، زمانی که آن فرد خود را به خدای وحی کتاب مقدس تسلیم می‌کند. این تمایز را می‌توان وحی درونی و وحی بیرونی نامید. برای جلوگیری از سوء تفاهم، باید روشن کنیم که نبوت عینی وجود دارد و توسط یک شخصیت قابل شناسایی، وحی

بیرونی، شناخته می‌شود.

به نظر من این چیزی است که افرادی مانند آلدرز از آن غافل می‌شوند. آنها در مورد آن اصل درونی صحبت می‌کنند. خوب، بسیار خوب. بله، آن اصل درونی وجود دارد، اما این روح القدس است که درون ما را احیا می‌کند و ذهن را باز می‌کند. هیچ کس بدون آن هرگز به شناخت حقیقت نخواهد رسید. اما این بدان معنا نیست که هیچ اصل یا وحی بیرونی وجود ندارد - چیزی که واقعاً در بیرون وجود دارد و نشان می‌دهد که خدا همان کسی است که ادعا می‌کند. اینگونه است که خدا خود را از طریق کتاب مقدس، نشانه‌ها و شگفتی‌ها، و نبوت/تحقق

آشکار کرد. ج. نبوت و تحقق

پیشگویی و تحقق» می‌رساند. در عهد عتیق با شکلی منحصر «، C. بنابراین، این ما را به بخش به فرد و شگفت‌انگیز از وحی الهی روبرو هستیم. این وحی شامل مؤلفه‌هایی است که برای نشان دادن واقعیت خدای اسرائیل به شیوه‌ای عینی و قابل تشخیص، کافی هستند. آنها عبارتند از

۱. خداوند وجود و قدرت خود را از طرق مختلف، از جمله نشانه‌ها، عجایب و تجلیات الهی، در میان بسیاری از شاهدان آشکار می‌کند. این چیزی است که وجود دارد. شاهدان متعددی می‌توانند آن را ببینند و دیده‌اند.

۲. خداوند از طریق سخنگویان خود، یعنی انبیا، طرحی را برای تاریخ آینده آشکار می‌کند.

۳. این نقشه برای تاریخ آینده، همانطور که توسط پیامبران اعلام و پیش‌بینی شده بود، به ثمر می‌رسد.

توجه داشته باشید که در جزء اول - نشانه‌ها، عجایب و تجلیات الهی - ارائه حسی و قابل درک چیزی است که یهوه ادعا می‌کند خود را در آن آشکار می‌کند. دو جزء دوم برای تأیید شواهد آن ادعا، یعنی نبوت و تحقق، برنامه و اجرا در نظر گرفته شده‌اند.

در اینجا می‌توان گفت که عهد عتیق خود را از سایر «وحی‌های مذهبی» متمایز می‌کند، زیرا صرفاً بر اساس آنچه افراد خاصی ادعا می‌کنند از طریق وحی الهی دریافت کرده‌اند، ایمان را ترویج نمی‌کند. هر کسی می‌تواند بگوید خدا با من سخن گفته است. این کاری است که محمد انجام داد. هر کسی می‌تواند این کار را انجام دهد. اما این، ایمان را بر اساس آنچه مردم ادعا می‌کنند از طریق وحی الهی دریافت کرده‌اند، ترویج نمی‌کند. بلکه، ایمان در وحی‌ای بنا شده است که با نشانه‌های بیرونی و پیشرفت تاریخ طبق یک برنامه از پیش اعلام شده مرتبط است. در طرح کلی، من چند نمونه کتاب مقدسی از آن را ارائه دادم.

حالا می‌خواهم اینجا تمایزی قائل شوم. آن نشانه‌ها و شگفتی‌ها، کارکرد تأیید وجود و قدرت خدا را برای مردمی که در آن زمان آنها را مشاهده می‌کردند، ایفا می‌کردند. ما دیگر آنجا نیستیم. تنها کاری

که می‌توانیم انجام دهیم این است که گزارش‌هایی از آنچه خدا در آن زمان انجام داد و نحوه آشکار شدن خود به قومش، از زمان خروج تا زمان فتح یا ظهور اولیه مسیح، را بخوانیم.

در پاراگراف بعدی، اشاره می‌کنم که عهد عتیق هیچ استدلال اسطوره‌ای یا متافیزیکی برای وجود خدا ارائه نمی‌دهد. خدا اینگونه وجود خود را نشان نمی‌دهد.

در پاراگراف بعدی، نشانه‌هایی که خدا برای تأیید سخنان پیامبران و خود-اعتباری پیامبران ۱. آشکار کردن حضور خود برای قومش ارائه داد، هدف تأیید فوری و مستقیمی در ارتباط با پیشرفت تاریخی وحی و رستگاری داشتند. با تکمیل وحی، نباید به دنبال ادامه چنین نشانه‌هایی باشیم. ما قبلاً در مورد مفهوم ووس از پیشرفت وحی و رستگاری در مورد آن صحبت کرده‌ایم. وحی هم جنبه عینی و هم جنبه ذهنی فردی دارد. وحی در واقع تفسیر رستگاری است و وحی همراه با آن حرکت می‌کند. اما وقتی رستگاری در مسیح به اوج خود می‌رسد، وحی دیگر وجود ندارد. اما این مسئله دیگری است. ما به دنبال ادامه چنین نشانه‌هایی نیستیم. بنابراین، نشانه‌ها امروز همان هدف تأیید مستقیم را برای ما ایفا نمی‌کنند، همانطور که برای کسانی که در ابتدا نشانه‌ها به آنها داده شده بود، ایفا می‌کردند. با این حال، ارتباط بین پیشگویی و تحقق آن از چنان ویژگی‌ای برخوردار است که ارزش آن به عنوان گواهی بر وجود و صحت خدای وحی کتاب مقدس، حتی در میان نسل‌های بعدی نیز به طور مستقیم عمل می‌کند. به عبارت دیگر، نشانه‌ها و عجایب در زمانی که داده شده‌اند، عمل می‌کنند. اکنون گزارش‌هایی از آن را می‌خوانیم. پیشگویی و تحقق آن حتی برای نسل‌های بعدی نیز به کار خود ادامه می‌دهد، زیرا این نسل‌ها می‌توانند به آن ساختار پیشگویی/تحقق آن نگاه کنند. اگر بتوانید ثابت کنید که پیشگویی در یک نقطه و زمان خاص داده شده و تا قرن‌ها بعد محقق نشده است. نمونه‌های زیادی از این نوع پیشگویی‌ها وجود دارد - در اینجا چیزی دارید که به نظر من ارزش دفاعی دارد.

۲. بلوم، گاف و نیومن: معجزات قابل آزمایش.

جی. ای. بلوم و اچ. جی. گاف و آر. سی. نیومن، که سال‌ها استاد عهد جدید در اینجا بود، استدلال می‌کنند که پیشگویی تحقق‌یافته نوعی معجزه قابل دسترس است، یک معجزه قابل آزمایش به جای یک معجزه گزارش‌شده. آیا تمایز را در اینجا می‌بینید؟ آنها استدلال می‌کنند که از آنجایی که پیشگویی تحقق‌یافته نوعی معجزه قابل دسترس است، یک معجزه قابل آزمایش به جای یک معجزه گزارش‌شده، این ویژگی پیشگویی به دور زدن دشواری معجزه گزارش‌شده مانند مشاهده یا تفسیر آنچه اتفاق افتاده است، کمک می‌کند. پیشگویی با یک تجربه خصوصی از معجزه متفاوت است زیرا تحقق آن اغلب توسط هر فرد علاقه‌مندی قابل آزمایش است، چه آن فرد با جهان‌بینی خداپورانه کتاب مقدس هم‌دل باشد یا نباشد.

بنابراین، خدای اسرائیل کسی است که بر اساس چیزهایی که مردم از او دیده و تجربه کرده‌اند، ادعای ایمان می‌کند. از نظر منطقی یا عقلانی، می‌توان گفت که عهد عتیق نشان می‌دهد که اسرائیل به سختی می‌توانست کاری جز ایمان انجام دهد، زیرا می‌توانست از حقایق عینی بداند که یهوه چنین است. اگر جزو کسانی بودید که از مصر فرستاده شدند، چگونه نمی‌توانستید به این نتیجه برسید؟ و اینکه هیچ یک از سخنان او به او خالی یا پوچ بر نمی‌گردد. اسرائیل می‌توانست و عمداً از چیزهایی که آشکارا بت‌پرستی بودند، روی برگرداند. خداوند به قوم خود شواهد «قانع‌کننده» بسیاری داد، همانطور که در اعمال رسولان آمده است، جایی که او ادعای صحت وجود و قدرت خود را می‌کند. در شهادت خود، ما نباید کاری کمتر از این انجام دهیم و صرفاً راه‌هایی را که خود خدا برای نشان دادن وجودش به قومش به کار گرفته است، اتخاذ کنیم. اینگونه بود که او رستگاری قوم خود را به ارمغان آورد.

بنابراین، به نظر من در آن زمینه، با توجه به برخی از ویژگی‌های ذکر شده در نتیجه‌گیری، نبوت و تحقق آن چیزی است که قابل اثبات و آزمایش است و ساختاری عینی است که خارج از فرد قرار دارد. این امر به معنای دفاعی، کارکرد مشروعی دارد و به ادعاهای حقیقت کتاب مقدس و مسیح به عنوان نجات‌دهنده بشریت اشاره می‌کند. من نتیجه‌گیری را کامل نمی‌خوانم، شما می‌توانید خودتان این است X کار را انجام دهید. بنابراین این عدد رومی

یازدهم. عوبدیا

در صفحه ۶ از خلاصه درس کلاس شما، به بخش جدید دوره، «بررسی کتب نبوی» می‌رسیم. همانطور که قبلاً به شما گفته بودم، می‌خواهم در ادامه دوره، به انبیای کوچک‌تر هوشع، عوبدیا، یوئیل و عاموس بپردازم.

نکته ۱ «سخنان مقدماتی» است. بنابراین قبل از رفتن به عوبدیا، اجازه دهید سخنان مقدماتی ۱. چند نکته کلی بیان کنم. ما قبلاً در مورد طبقه‌بندی کتب نبوی صحبت کردیم و در سنت یهود، طبقه‌بندی انبیای پیشین و انبیای پسین وجود دارد. انبیای پیشین همان چیزی هستند که ما معمولاً امروزه در سنت خود، کتب تاریخی می‌دانیم: یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان

بعدی همان چیزی هستند که ما کتاب‌های نبوی می‌نامیم. آنها به دو گروه تقسیم می‌شوند. پیامبران مطمئن که با این طبقه‌بندی آشنا هستید: پیامبران بزرگ و پیامبران کوچک. اصطلاحات بزرگ و کوچک هیچ ارتباطی با اهمیت یا جایگاه ندارند، بلکه صرفاً به طول آنها مربوط می‌شوند. پیامبران بزرگ، پیامبران بزرگ‌تر هستند: اشعیا، ارمیا، حزقیال و دانیال. پیامبران کوچک ۱۲ نفرند. فکر می‌کنم باید نام آنها را بدانید، من به سراغ فهرست آنها نمی‌روم.

اما می‌خواهم چیزی در مورد ترتیب فهرست پیامبران کوچک بگویم. شما در بولاک خوانده‌اید، در واقع شما به ترتیبی متفاوت از آنچه بولاک آنها را قرار داده است، خوانده‌اید و دلیل آن صرفاً این است که تاریخ‌گذاری بولاک برای برخی از پیامبران با روشی که من تاریخ‌گذاری می‌کنم متفاوت بوده است. به عنوان مثال، اولین نفر عوبدیا است.

اما به این سوال می‌رسید که چرا پیامبران کوچک در کتاب مقدس ما ترتیب پیامبران کوچک ۲. امروز به ترتیبی هستند که اکنون ظاهر می‌شوند؟ وقتی به کتاب مقدس انگلیسی ما نگاه می‌کنید، و این در کتاب مقدس عبری نیز صادق است، در پیامبران کوچک، هوشع، یوئیل، عاموس و عوبدیا را به عنوان چهار نفر اول و سپس یونس و میکاه دارید. اما اگر به ترجمه هفتادگانی بروید، ۶ نفر اول به این ترتیب هستند: هوشع، عاموس، میکاه، یوئیل، عوبدیا و یونس. این ترتیب کاملاً متفاوت است. ترتیبی که ما با آن آشنا هستیم از کتاب مقدس عبری گرفته شده است و ترجمه هفتادگانی ترتیب متفاوتی دارد. اگر به دو فهرست نگاه کنید، به نظر می‌رسد که معیارهای قابل تشخیص کمی برای هر دو فهرست، تا جایی که به ترتیب کتاب‌ها مربوط می‌شود، وجود دارد. من فکر می‌کنم نکته قابل توجه این است که حجی، زکریا و ملاکی آخرین کتاب‌ها هستند و همه آنها پس از تبعید نوشته شده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که حداقل در آن کتاب‌های آخر یک عنصر زمانی وجود دارد. عاموس به ترتیب بعد از هوشع قرار دارد. هوشع، عاموس عوبدیا. با این حال عاموس قبل از هوشع بود. بنابراین شما این سوال را دارید، و من فکر نمی‌کنم کسی تا به حال توضیح قانع‌کننده‌ای برای ترتیب کتاب‌ها در ترجمه هفتادگانی یا کتاب مقدس عبری ارائه داده باشد. اما فکر می‌کنم باید از این موضوع آگاه باشیم.

۳. تاریخ‌گذاری پیامبران کوچک

ما قصد داریم در مورد مسائل مربوط به تاریخ‌گذاری با عوبدیا و یوئیل بحث کنیم. تعیین تاریخ هر دوی آنها بسیار دشوار است. اما فکر می‌کنم اگر از ملت‌هایی که قدرت برجسته‌ای بودند و بر تاریخ اسرائیل و یهودا تأثیر گذاشتند استفاده کنید، می‌توانید پیامبران را به سه دوره تقسیم کنید: دوره آشوری، دوره بابل جدید و دوره پارسی. این ترتیبی است که شما در خواندن خود در بولاک دنبال کرده‌اید. بنابراین دوره آشوری نه پیامبر دارد، دوره بابلی - ارمیا، حزقیال، دانیال، صفنیا و حبقوق، و دوره پارسی - حجی، زکریا و ملاکی. بنابراین فقط آن نظرات کلی با نگاهی به چهار کتاب اول: هوشع، یوئیل، عاموس و عوبدیا.

بیاید به عوبدیا برویم. من آن جزوه را به شما دادم. متوجه خواهید شد که الف. تحت الف. عوبدیا

تاریخ و نویسنده عوبدیا" است. فکر می‌کنم اشاره کردیم که عوبدیا یکی از دشوارترین " II، عدد رومی تاریخ‌گذاری‌ها است. اختلافات در مورد تاریخ، مبتنی بر دیدگاه‌های لیبرال یا محافظه‌کارانه نیست و از حدود ۸۴۰ قبل از میلاد، که آن را قدیمی‌ترین می‌کند، تا کمی بعد از ویرانی اورشلیم در حدود ۵۸۶ قبل از میلاد، و سپس برخی تا اواخر ۴۵۰ قبل از میلاد، متغیر است. بنابراین می‌توانید ببینید که طیف گسترده‌ای از نتیجه‌گیری‌ها وجود دارد.

در قلب مسئله‌ی تاریخ‌گذاری، شناسایی غارت اورشلیم قرار دارد که در آیات ۱۰ و ۱۱ به آن اشاره شده است. اگر به عوبدیا که کتابی تک‌فصل است مراجعه کنید، متوجه خواهید شد که این کتاب، وحی‌ای علیه ادومی‌ها است. داوری بر ادومی‌ها اعلام می‌شود. در آیات ۱۰ و ۱۱، عوبدیا می‌گوید: «به سبب خشونت علیه برادرت یعقوب» (ادومی‌ها از نوادگان عیسو هستند)، «در روزی که کنار ایستادی، در حالی که بیگانگان ثروت او را غارت کردند و بیگانگان وارد دروازه‌های او شدند و برای اورشلیم قرعه انداختند، برای همیشه نابود خواهی شد. تو مانند یکی از آنها بودی.» بنابراین در اینجا اشاره‌ای به نوعی ارتباط ادومی‌ها با غارت اورشلیم وجود دارد. بیگانگان ثروت را غارت کردند و برای اورشلیم قرعه انداختند. توجه دارید که من در آنجا می‌گویم که موضوع اصلی، غارت اورشلیم توسط ادومی‌ها در آیات ۱۰ و ۱۱ و احتمالاً تا ۱۴ است. این یک مسئله‌ی تفسیری می‌شود و به تاریخ مربوط می‌شود. آیا آیات ۱۲ تا ۱۴ از نوعی غارت مشابه اورشلیم در آینده صحبت می‌کنند یا ادامه‌ی آیات ۱۰ و ۱۱ هستند؟ به این موضوع برمی‌گردم و بعداً با جزئیات بیشتری در مورد آن بحث خواهیم کرد. اما ابتدا، چه موضعی برای شناسایی غارت اورشلیم که در آیات ۱۰ و ۱۱ ذکر شده است، استدلال شده‌اند؟ من ۳ مورد از آنها را در اینجا فهرست کرده‌ام.

غارت در دوران سلطنت یهورام، پادشاه یهودا، توسط ائتلافی از فلسطینیان و اعراب ۱.

الف. «غارتی در زمان سلطنت یهورام، پادشاه یهودا، توسط ائتلافی از فلسطینیان و اعراب.» در دوم تواریخ ۲۱:۸ می‌خوانید که در زمان یهورام، «ادوم علیه یهودا شورش کرد و پادشاه خود را منصوب نمود.» آیه ۱۰: «ادوم تا به امروز علیه یهودا شورش کرده است.» به آیه ۱۶ بروید. در همان زمان، در زمان سلطنت یهورام، «خداوند دشمنی فلسطینیان و اعرابی را که در نزدیکی کوشی‌ها زندگی می‌کردند، علیه یهورام برانگیخت. آنها به یهودا حمله کردند، به آن حمله کردند و تمام اموالی را که در کاخ پادشاه یافتند، به همراه پسران و همسرانشان، به غنیمت بردند. حتی یک پسر هم باقی نماند.» بنابراین، اسناد ما در مورد غارت اورشلیم مربوط به شورش ادومی‌ها وجود دارد. در دوم پادشاهان ۸:۲۰ هیچ اشاره‌ای به شورش ادومی‌ها علیه یهورام نشده است. بنابراین، این احتمال وجود دارد که ادومی‌ها در آن تهاجم همکاری کرده و در غنائم سهمیده‌اند. شاید همین امر باعث شده باشد که در عوبدیا داوری بر ادومی‌ها

نازل شود. این دیدگاه اولیه است.

غارث اورشلیم توسط بابلی‌ها در ۵۸۶ پیش از میلاد ۲.

دوم این است که در آیات ۱۰ و ۱۱ عوبدیا، آنچه شما دارید اشاره‌ای به غارت اورشلیم توسط دیدگاه بابل در سال ۵۸۶ قبل از میلاد است. برخی می‌گویند که تخریب اورشلیم توسط نبوکدنصر توسط حزقیال پشتیبانی می‌شود، اما این اشاره قطعی نیست. حزقیال ۳۵:۵ می‌گوید (این پیشگویی خطاب به ادوم ۳۵:۵ است، پیشگویی داوری): «چون شما دشمنی دیرینه‌ای داشتید و بنی‌اسرائیل را در زمان مصیبتشان، زمانی که مجازاتشان به اوج خود رسید، در زمان شمشیر، نجات دادید.» (به‌وضوح زمان تخریب اورشلیم توسط بابل در نظر است)، «بنابراین، به حیات خودم سوگند، خداوند متعال می‌گوید: «به حیات خودم سوگند، خونریزی را به تو می‌دهم و تو را دنبال خواهد کرد. از آنجایی که تو از خونریزی متنفر نبودی، خونریزی تو را دنبال خواهد کرد.» بنابراین، فکر می‌کنم واضح است که بله، ادومی‌ها در غارت اورشلیم در سال ۵۸۶ مشارکت داشتند، اما این بدان معنا نیست که آنها قبلاً این کار را نکرده بودند! اینکه ادومی‌ها بعداً در زمان تخریب اورشلیم موضع مشابهی اتخاذ کردند، به این معنی نیست که آنها در زمان‌های قبلی کار مشابهی انجام نداده بودند. ایرادات وارده به تاریخ ۵۸۶ این است که هیچ اشاره‌ای به تبعید کل جمعیت نشده است، هیچ اشاره‌ای به تخریب شهر و معبد نشده است، و هیچ اشاره‌ای به «نبوکدنصر از آیه ۱۰ نشده است: «زیرا ظلم بر برادرت تو را به گناه خواهد پوشانید

سپس در بالای صفحه ۲، تفسیر آیات ۱۰-۱۱ و ۱۲-۱۴ به عنوان دو مرجع باید در نظر گرفته شود. عبارت‌بندی مشابهی در ارمیا ۱:۴۹ و ارتباط آن با عوبدیا ۱-۶ وجود دارد. برخی سعی می‌کنند از آن برای تاریخ‌گذاری استفاده کنند. اشاراتی در زبان بین ارمیا ۱:۴۹-۷ و عوبدیا ۱-۶ وجود دارد. سوال این است: کدام پیامبر اولویت دارد؟ در مورد اینکه کدام یک اصلی است یا اینکه هر دو منبع قدیمی‌تری از یک پیشگویی ناشناخته را منعکس می‌کنند، اختلاف نظر وجود دارد. چگونه این شباهت‌های زبانی را توضیح می‌دهید؟ آیا عوبدیا زبان ارمیا را منعکس می‌کند؟ یا برعکس، آیا ارمیا زبان عوبدیا را منعکس می‌کند؟ هر دو می‌تواند باشد. بنابراین فکر نمی‌کنم که این راهی برای رسیدن به نتیجه‌گیری در مورد تاریخ‌گذاری باشد.

آیات ۱۰-۱۱ از عوبدیا نوشته جی.بی. پین در مورد حمله سوریه به اسرائیل در زمان آحاز صحبت ۳. می‌کند.

اما پیشنهاد سومی از جی. بارتون پین مطرح می‌شود که آیات ۱۰ و ۱۱ کتاب عوبدیا درباره حمله‌ای به اسرائیل توسط سوریه در زمان آحاز صحبت می‌کند که همزمان با حمله ادومی‌ها همراه بوده

است. این دوم تواریخ ۲۸: ۱۶-۱۸ است که در آن می‌خوانید: «در آن زمان، آحاز پادشاه برای کمک نزد پادشاه آشور رفت. ادومی‌ها دوباره آمده بودند و به یهودا حمله کرده و اسیران را برده بودند، در حالی که فلسطینی‌ها به دامنه کوه‌ها حمله کرده و سپس به یهودا دادند. آنها [اماکن آن] را تصرف و اشغال کردند.» بنابراین این یک احتمال دیگر است، اگرچه هیچ اشاره خاصی به اورشلیم وجود ندارد.

حال آنچه در ادامه می‌آید فقط چند نام است. برخی از تاریخ بعد از ۵۸۶ قبل از میلاد، پس از غارت اورشلیم توسط بابلی‌ها، نبوکدنصر، را مطرح می‌کنند. آر. کی. هریسون معتقد به تاریخ متأخرتر حدود ۴۵۰ قبل از میلاد است.

بنابراین این سوال در مورد قرار ملاقات است، و همانطور که اشاره کردم، این سوال زمانی بیشتر مطرح می‌شود که با دقت بیشتری به آیات ۱۰-۱۱ و ۱۲-۱۴ نگاه کنید و نتیجه بگیرید که رابطه بین آنها چیست. می‌خواهم چند دقیقه‌ای از این بحث صرف نظر کنم. اما به این موضوع برمی‌گردیم. اما اینکه کدام غارت اورشلیم در آیات ۱۰-۱۱ ذکر شده است، بر نتیجه‌گیری شما در مورد قرار ملاقات تأثیر خواهد گذاشت.

نویسنده عوبدیا ۴.

نویسنده عوبدیا است که به معنی «بنده خداوند» است. او پیامبری است که ما هیچ چیز درباره او نمی‌دانیم. تنها چیزی که داریم پیشگویی اوست و در خود کتاب عوبدیا چیز زیادی درباره این شخص وجود ندارد. در عهد عتیق از چندین عوبدیای دیگر نام برده شده است، اما هیچ عوبدیای دیگری که به زمان اخاب مربوط باشد، ذکر نشده است.

ب. موضوع کتاب عوبدیا

ب. «موضوع کتاب» است. ما قبلاً کمی در اینجا به آن اشاره کرده‌ایم. این اعلام داوری بر ادوم است. من قبلاً اشاره کردم که ادومیان از نوادگان عیسو بودند. به کتاب پیدایش برگردید و رابطه ادومیان با عیسو را ببینید. پیدایش ۸: ۳۶ به ما می‌گوید که عیسو در رشته کوه سعیر ادوم زندگی می‌کرد، که اغلب به عنوان مترادف برای سرزمین مادری استفاده می‌شود، درست در جنوب دریای مرده و در شرق با یک کشور کوهستانی، در شرق فرورفتگی دره ریفت، که دریای مرده و خلیج عقبه دریای سرخ را به هم متصل می‌کند. شهرهای اصلی بصره و شاید سلا بودند که به معنی «صخره خصوصی» است، برخی فکر می‌کنند که این اشاره به شهر پترا است که یک مکان باستانی معروف در قلمرو ادوم است. از عزیزنگابر، که در نوک خلیج عقبه قرار دارد، جاده‌ای به نام بزرگراه پادشاه وجود دارد که از شمال از طریق ادوم امتداد داشت. این مسیری بود که موسی می‌خواست بنی‌اسرائیل را در زمان خروج هدایت

کند، اما اگر به یاد داشته باشید، در آن زمان، ادومی‌ها از رها کردن بنی‌اسرائیل خودداری کردند و بنابراین آنها مجبور به دور زدن شدند. از آن زمان به بعد، بین ادومی‌ها و بنی‌اسرائیل درگیری‌هایی رخ داد. اگر کل آن وضعیت را به خاطر داشته باشید، فکر می‌کنم این نتیجه‌ی چیزی است که می‌توانید آن را مناقشه‌ی یعقوب/عیسو بنامید، زمانی که با دو برادر برای دریافت برکت از اسحاق و غیره کشمکش وجود داشت.

به صفحه ۳۸ نقل قول‌هایتان نگاه کنید. کیل در مورد این رابطه توضیحاتی داده است و با این نکته نتیجه‌گیری می‌کنیم. او گفت: «خطا یا خشونت، وقتی علیه برادری انجام شود، بسیار نکوهیده‌تر است. روابط برادرانه‌ای که ادوم نسبت به یهودا داشت، با نام یعقوب به وضوح بیشتری مشخص می‌شود، زیرا عیسو و یعقوب برادران دوقلو بودند. آگاهی از اینکه بنی‌اسرائیل برادران آنها هستند، باید ادومی‌ها را وادار می‌کرد تا از یهودیان مظلوم حمایت کنند. به جای این، آنها نه تنها با لذت تحقیرآمیز و بدخواهانه از بدبختی ملت برادر لذت می‌بردند، بلکه با حمایت فعال از دشمن، تلاش می‌کردند تا آن را بیشتر افزایش دهند. این رفتار خصمانه ادوم از حسادت در انتخاب اسرائیل ناشی می‌شد، مانند نفرت عیسو از یعقوب که به فرزندانش منتقل شد و در حدود زمان موسی، در امتناع غیر برادرانه از اجازه عبور مسالمت‌آمیز بنی‌اسرائیل از سرزمین، آشکارا آشکار شد. از سوی دیگر، بنی‌اسرائیل همیشه در قانون دستور دارند که نسبت به ادوم رفتاری دوستانه و برادرانه داشته باشند.» در تثیبه ۴:۲-۵ و ۷:۲۳ به آنها دستور داده شده است که از ادومی‌ها متنفر نباشند، زیرا او برادر آنهاست. بنابراین، شما می‌توانید نتیجه‌ی بحث یعقوب/عیسو را که هنوز در هر تاریخی ادامه دارد، ببینید... ۸۴۰... ۵۸۶ و غیره.

می‌رویم که «چند نظر در مورد C بسیار خوب، اینجا توقف می‌کنیم و دفعه‌ی بعد به سراغ محتوا» است.

EC رونویسی توسط ساموئل وینسلو برای
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت
ویرایش نهایی توسط کیتی الز
روایت مجدد توسط تد هیلدبرانت